

درس ۹ «چیستی انسان (۱)»

چیستی و حقیقت انسان یکی از مسائل اساسی انسان‌شناسی فلسفی (از فلسفه های مضاف) است.

انسان‌شناسی در حوزه سایر علوم نیز مطرح می‌شود اما آنگاه که «مسائل بنیادین و اساسی» آن مطرح است، انسان‌شناسی فلسفی مورد نظر است.

در این حوزه مسائل مختلفی مطرح و سعی در تبیین قانونمند آن شده است.

سوال؟ آیا می‌توانید چند نمونه از سوالاتی که در حوزه انسان‌شناسی فلسفی مطرح می‌شود، بنویسید؟

پاسخ: بله:

۱- حقیقت انسان چیست؟

۲- جایگاه انسان در جهان کدام است؟

۳- آینده انسان چگونه است؟

۴- ویژگی‌های ممتاز انسان چیست؟

● حقیقت انسان:

یکی از مسائل مورد توجه فیلسوفان از ابتدای شکل‌گیری فلسفه تا کنون مسئله «حقیقت انسان» بوده است؛ یعنی افراد هنگامی که از چیزی به نام «من» در گزاره‌هایی مانند «من می‌خواهم»، «من می‌نویسم»، «من قبول ندارم» و... صحبت می‌کنند، منظورشان از من چیست؟ و انسان بودن انسان به چیست؟

آیا منظور جسم و بدن است؟ آیا منظور جسم و بدن است؟ آیا احساسات و عواطف منظور است؟ و یا بُعد غیر مادی (نفس و روح) مطرح است؟

انسان‌شناسی فلسفی در واقع می‌خواهد این «من» را توصیف کرده و ویژگی‌های آن را نشان دهد و آن حقیقتی را که موجب تفاوت و تمایز ما از سایر موجودات می‌شود، بیان کند

در درس ۹ نظرات برخی فلاسفه دوره یونان باستان و دوره جدید اروپا و در درس ۱۰ نظرات فلاسفه مسلمان، در باره «حقیقت انسان» بررسی می‌شود.

۱- دیدگاه فلاسفه یونان در باره «حقیقت انسان»

دیدگاه افلاطون و ارسطو:

نظر دقیق و روشن در باره انسان در این دوره از، از جانب افلاطون ابراز شد و از آنجا که مجموعه آثار افلاطون منعکس‌کننده اندیشه‌های سقراط نیز هست، می‌توان گفت که دیدگاه افلاطون به میزان زیادی منعکس‌کننده دیدگاه استاد وی، سقراط نیز هست.

دیدگاه افلاطون در باره انسان:

۱- افلاطون به صورت روشن بیان کرد که انسان علاوه بر بدن، دارای حقیقتی برتر است که محدودیت‌های بدن را ندارد. این حقیقت برتر همان «نفس» است.

۲- نفس قابل رؤیت نیست

۳- نفس با ارزش ترین دارایی انسان است و توجه و مراقبت از نفس باید وظیفه هر انسانی باشد تا بدین وسیله زیبا شود و به فضایی آراسته گردد

۴- افلاطون «عقل و خرد» را به نفس نسبت می دهد و می گوید: «تنها موجودی که به طور خاص دارای عقل و خرد است، «نفس» است

۵- نفس چیزی «نامرئی» است

۶- نفس جز «عقلانی» است که او را از سایر حیوانات متمایز می کند

۷- نفس «غیر فانی و جاوید» است

دیدگاه ارسطو در باره «حقیقت انسان»:

۱- ارسطو نظر استاد خود را می پذیرد که: قوه «نطق» و قابلیت «حیات» هر دو مربوط به نفس است نه بدن بدن بدون نفس مرده است؛ بدن از آن جهت زنده است که به نفس متصل است

۲- از نظر ارسطو نفس انسان در هنگام تولد، حالت «بالقوه» دارد و هیچ چیز «بالفعلی» ندارد

(از نظر ارسطو اموری همچون علم، احساس، محبت، نفرت و... بالقوه هستند و به تدریج به فعلیت می رسند و کامل و کامل تر می شوند

۳- مقصود از «ناطق» بودن انسان هم صرفاً سخن گفتن او نیست، بلکه مقصود اصلی، «قوه تفکر و تعقل» است نکته: بر اساس این متن، ناطق بودن سخن گفتن نیز هست اما مقصود اصلی «تفکر و تعقل» است.

سوال؟

چرا ارسطو از قوه تعقل با «نطق» یاد می کند؟

پاسخ: انسان با قوه تفکر خود استدلال می کند؛ یعنی از تصدیقات و تصورات خود کمک می گیرد و استدلال را سامان می دهد. گویا در هنگام استدلال، با خود نطق می کند؛ پس از تنظیم استدلال نیز با سخن گفتن و نطق، محتوای استدلال را به دیگران منتقل می نماید.

● ارسطو کتابی به نام «در باره نفس» دارد که خود شامل سه کتاب است.

وی در این کتاب خود را در مقابل کسانی که فقط به بدن قائل بودند، پیرو افلاطون می داند که معتقد به نفس بود. وی حیات را مربوط به نفس می دانست و معتقد بود: « بدن از آن جهت زنده است که متصل به نفس است».

یک سوال؟

به نظر شما چرا این دو اندیشمند بزرگ یونانی به حقیقتی به نام «نفس» توجه کردند و برای انسان بُعد ماورای بدن قائل شدند؟

پاسخ: از آنجا که این دو اندیشمند بزرگ هم برای ادراک حسی و هم ادراک عقلی اعتبار قائل بودند، این امکان برای آن ها بود که در مورد انسان نیز معتقد شوند که وجود وی هم دارای حقیقت «جسمانی» و هم «روحانی» است.

۲- دیدگاه فلاسفه دوره جدید اروپا در باره حقیقت انسان:

در این دوره همان طور که فیلسوفان اروپایی از «جهت معرفت شناسی» به گروه «عقل گرایان» و «تجربه گرایان» تقسیم شدند، از جهت «انسان شناسی» نیز به تدریج دو تلقی از انسان پیدا کردند و دو جریان را پدید آوردند که تا کنون نیز این دو جریان همچنان در مباحث فلسفی اروپا حضور دارند. البته یکی از این دو جریان حضور فعال تر و تأثیر گذار تری بر فرهنگ و زندگی اروپائیان معاصر داشته است. (جریان تجربه گرایی)

دو جریان شکل گرفته در اروپای جدید از جهت انسان شناسی (حقیقت انسان)

۱- معتقدان به وجود «نفس» یا «روح»: همانند افلاطون و ارسطو، برای انسان دو بُعد روحی و مادی قائل اند و حقیقت انسان را همان «روح و نفس» وی می دانند.

۲- منکران وجود «نفس»: این گروه به این سو تمایل دارند که یا اصولاً وجود «نفس» را اکار کنند و انسان را یک موجود مادی بدانند و یا نفس را چیزی فرعی نسبت به بدن تلقی کنند و از آثار و لوازم بدن به شمار آورند.

بررسی برخی دیدگاه از دو جریان:

الف- معتقدین به وجود «نفس»:

۱- دکارت:

● این فیلسوف فرانسوی هم در باره بدن و هم در باره نفس تحقیق کرده است.

● از نظر دکارت «حقیقت انسان» یا «من» همان «روح» و «نفس» است که:

۱- مرکز اندیشه های ماست ۲- استدلال می کند ۳- می پذیرد یا رد می کند ۴- از قوانین فیزیکی آزاد است

اما بدن:

۱- ماشینی پیچیده است که به طور خود کار فعالیت می کند ۲- اما حقیقت انسان را تشکیل نمی دهد ۳- مانند دیگر اجسام از قوانین فیزیکی تبعیت می کند و آزاد نیست

● دکارت معتقد است که روح و بدن «کاملاً مجزا» از یکدیگرند و «خاصیت های متفاوت» دارند گرچه با یکدیگر هستند و روح از بدن استفاده می کند.

۲- کانت:

فیلسوف قرن هجدهم با استدلالی متفاوت با استدلال دکارت به اثبات حقیقت «نفسانی انسان و اراده و اختیار» پرداخت.

او این گونه نفس مختار و اراده انسان را اثبات کرد که گفت: انسان یک موجود «اخلاقی» و برخوردار از «وجدان اخلاقی» است و یک چنین ویژگی بدون وجود «اختیار و اراده آزاد» معنا ندارد؛ اختیار نیز ویژگی «نفس» است نه بدن که یک امر مادی است.

استدلال کانت در اثبات وجود نفس:

- ۱- زندگی جمعی بدون اخلاق و مسئولیت پذیری دچار هرج و مرج می شود
- ۲- مسئولیت پذیری و رعایت اخلاق، مربوط به موجود «دارای اختیار» است
- ۳- اختیار نمی تواند ویژگی بدن باشد چون بدن، ماده ای شبیه سایر مواد است

۴- بنابراین این، این اختیار باید ویژگی «نفس» باشد که غیر مادی است و با مرگ از بین نمی رود.

● فیلسوفان عقل گرای دیگر نیز «عموماً» مانند دکارت و کانت، اعتقاد دارند انسان علاوه بر بدن، یک «حقیقت روحانی برتر» دارد که اختیار و اراده مربوط به آن است.

۳- دیدگاه فلاسفه دوره جدید اروپا در باره حقیقت انسان:

الف- منکران وجود نفس در انسان:

۱- انسان تک ساحتی (ماتریالیست ها)

ماتریالیست ها دسته ای از فیلسوفان هستند که می گویند:

الف- همه موجودات از جمله انسان فقط یک بُعد و یک ساحت دارد که همان بُعد «مادی و جسمانی» است.

ب- ذهن و روان هم چیزی جز مغز و سلسله اعصاب انسان نیست

ج- از نظر ماتریالیست ها انسان یک «ماشین پیچیده مادی» تلقی می گردد که شبیه یک دستگاه مکانیکی ، مثل موتور اتومبیل کار می کند.

● «توماس هابز» ← ماتریالیست، مدعی بود «افکار نیز مانند بدن از نوعی ماده ساخته شده است».

● «مارکس» ← ماتریالیست، فیلسوف قرن نوزدهم معتقد بود «انسان فقط یک موجود مادی است که نیاز های او را فقط نیاز های مادی تشکیل می دهد».

به اعتقاد او نیازهایی مانند نیاز به اجتماع ، قانون و اخلاق، همه به خاطر نیاز های مادی پیدا شده است.

۲- داروینیست ها:

داروینیست ها عقایدی «نزدیک» به ماتریالیست ها دارند؛ این گروه فیلسوفانی هستند که از نظریه داروین در باره «پیدایش حیات» و «تحول تدریجی موجودات زنده» و «پیدایش انسان از حیوان» نتایج فلسفی گرفتند و گفتند: « انسان چیزی نیست جز یک حیوان راست قامت با این تفاوت که از سایر حیوانات پیچیده تر است و همان طور که یک کرم یا یک پرندۀ تفاوت ندارد و هر دو حیوان شمرده می شوند، انسان نیز با آن ها تفاوت حقیقی جز «پیچیدگی» ندارد.

توضیح بیشتر:

از نظر داروینیست ها و ماتریالیست ها چون تفاوت واقعی میان انسان و سایر حیوانات وجود ندارد، نمی توان برای انسان ارزش ویژه قائل شد.

مثلاً اگر انسان به اخلاق و فضائل اخلاقی توجه کرده، به این دلیل نبوده که فضیلت گرایی در روح و فطرت او وجود داشته، بلکه به این دلیل بوده که انسان ناچار وارد زندگی اجتماعی و زیست اجتماعی شده و این زیست اجتماعی او را وادار به «ابداع اصول اخلاقی» و رعایت آن ها کرده است.

فیلسوف	حقیقت انسان	ابزار معرفت
ارسطو	جسم و روح	حس و عقل
دکارت	نفس	عقل
داروینیست ها	حیوان مستوی القامه	تجربه حسی
ماتریالیست ها	ماشین یا ماده پیچیده	تجربه حسی
ابن سینا	جسم و روح	حس و عقل

حس و عقل	جسم و روح	ملاصدرا
----------	-----------	---------